



محمد عالم افتخار

طبیعت؛ قربانی میکند تا قدرِ نظم و کمال را بنمایاند!

گرچه گفتار کنونی؛ سلسلهء منطقی و سیستماتیک عرایض این کمترین؛ به هموطنان و خاصتاً جوانان ارجمند افغانستانی و همزبانان فراه کشوری است معهداً به طور تصادفی پاسخ هایی به انتقادات و اعتراضات شماری از خوانندگان مقالات پیشترینه اینجانب نیز شده میتواند.

قرار معلوم؛ به ویژه مباحثهء «چرا حکمتیار نتوانست شخصیت متفاوت از خود بروز دهد» عده ای از خوبان را خوش نیامده و حتی ابراز ناراحتی شگفتی آمیز کرده اند؛ که اصلاً از من چرا چنین غلطی سرزده است؟! است!

البته درین ایرادات؛ بی انصافی ی متحیرکننده موج میزند. لطفاً به گوشه ای از لید آن مبحث؛ بار دیگر توجه فرمایید:

"در مورد نیک و بد، راست و دروغ و حواشی و متون این رویداد (گذار حکمتیار به صلح)؛ اندیشمندان و صاحب نظران و مطلعان فراوان هموطن و ناظران جهانی اوضاع افغانستان تقریباً همه چیز را گفته و میرهن ساخته اند و حتی داستانهای پشت ورق و اسرار پس پرده هم حتی الامکان بازخوانی گردیده است.

مگر درین رابطه یک پرسش و استفهام که از هموطنان بسیاری شنیده و یا از لابلای تبصره ها و یادداشت های زیادی برداشت نموده ام؛ به نظر من؛ نه تنها اصالت و برجسته گی ویژه دارد؛ بلکه حاکی از فقر شدید بینش علمی عمومی و میلان های ذهنی - روانی به اتوپیاها و اوهام و معجزات جادویی است!

معجزات جادویی از قماش آنچه در افسانه ها از چراغ اله دین و همانند ها گویا بر می آید!...

ضرب المثلی است ساده و زیبا ولی بیحد ژرف که «به جای ماهی دادن به کسی؛ به او ماهی گیری را یاد دهید!»

در جامعه و سرزمین ما معمولاً تلاش تب آلود میشود که به زعم خویش به مردم؛ ماهی بدهند؛ منجمله در اغلب گفتار ها و نوشتار ها حتی پیش از طرح درست سوال و مشکل؛ احکام است که صادر میشود و تحسین و تلعین است که پیش چشم و دهان دیگران قرار میگیرد.

گویا گیرندگان و مصرف کنندگان هم همانقدر آمادگی و اشتیاق دارند که فقط احکام نهایی را بشنوند و بدانند؛ یعنی فقط ماهی تیار و آماده و پخته میخواهند و برای آموختن ماهی گیری؛ اشتیاق و حوصله و فرصتی ندارند.

مگر چه بخواهیم و چه نخواهیم اصل نیاز ما و تنها راه و روش پیشروی و پیروزی مادر عرصه تنازع بقا و زیستار مطلوب انسانی؛ «غواصی به بحر و ماهی گیری از همه گونه ژرفا ها و تاریکنا ها و تلاطم ها»ست.

هدف ناگفته پیداست که بر نیازِ حادِ آگاهی دهی؛ ارتقای توانایی های شناختی و جدی گرفتن دانش های جامعه شناسی و شخصیت شناسی و علم و هنر پیچیده و دیالکتیکی سیاست و جنگ و صلح تأکید و پافشاری میگردد.

به هر حال؛

خواننده گان عزیزى که به جای «ماهی» طلبین؛ آماده اید که «ماهیگیری» بیاموزید؛ لطف نموده؛ اینک با من؛ نخست این ویدیو را تماشا نمائید:

<https://youtu.be/ru6uc-qTYk8>

درین ویدیو؛ پسری را تماشا می کنید که بدون مغز یا با نقص ولادی (انانسفالیک) به دنیا آمده و در شمار استثناءات تا کنون زنده مانده و با اسم جکسن؛ «زنده گی» میکند. داکتران به «برندن و بریتنی بوئل» والدین این پسرک با قطعیت گفته بودند که حتی اگر نخواهند طفل شان را سقط کنند به هر حال در لحظه تولد، خواهد مُرد.

اما آنان به توصیه اطباِ وقعی نگذاشتند و کودک نیز زنده ماند. او حالا هر بار به والدین می خندد و پوست نرم صورتش را وقت بغل کردن، به شانهِ شان می ساید. لذا دل والدین کودک غنچ می زند و ذوق می کنند که توصیه داکتران را نشنیده گرفتند و او را در دوره حاملگی، سقط نکردند.

به هر حال جکسن، بیماری و بی هنجاری ولادی دارد که در زبان طبی آنانسفالی (Anencephaly) نامیده میشود. این واژه برگرفته از زبان یونانی و به معنای «بی سر» است. در این بیماری و بی هنجاری؛ بخش های تکامل یافته مغز شامل قشر پیشانی و نیمکره ها و نیز استخوان جمجمه پوشاننده آنها تشکیل نمی شود و در برخی موارد پوست سر هم روی آن وجود ندارد و به همین خاطر بخش هایی از ساقه مغز (بخش مربوط به دوره خزنده گی) و زواید کم و بیش آن؛ حین تولد آشکارا دیده میشود.

نوزادان مبتلا به آنانسفالی در بیشتر مواقع مُرده به دنیا می آیند و اگر جزو استثناءها زنده بمانند، معمولاً نقص هایی مانند نابینایی، ناشنوایی و ناتوانی در هوشیاری دارند، درد را احساس نمیکنند و سایر عملکردهای رفلکسی مانند پاسخ دهی به صدا و تماس در آنها عادی نیست. دیده شده است که چنین کودکان غالباً نه چندان دیر؛ دچار ایست قلبی شده می میرند.

گرچه به موضوع بحث اساساً سیاسی ی ما؛ ربط مستقیم ندارد؛ ولی خوب است که در باره اختلال مغزی (آنانسفالی Anencephaly) بیشتر بدانیم:



به باور پزشکان این اختلال رشدی؛ به بروز نقص در کانال عصبی و عدم بسته شدن انتهای این کانال سر فرصت یعنی طی روز ۲۳ تا ۲۶ بارداری؛ رابطه دارد. تحقیقات نشان می دهد که جنین های دختر بیشتر دچار این اختلال می گردند.

اصل عامل بوجود آورنده ی این بیماری ناشناخته بوده و کدام الگوی ژنتیکی هم با وصف تحقیقات بسیار؛ برای آن هنوز تشخیص داده نشده است.

در تحقیقات؛ مادرانی که داروهای ضد صرع مصرف می کنند و نیز دارای دیابت وابسته به انسولین استند (دیابت نوع ۲)، بیشتر احتمال دارد که فرزندشان دچار آنانسفالی شود.

گفته شده که مصرف کافی اسید فولیک در دوران بارداری و قبل از آن توسط خانم ها می تواند از بروز این بیماری در جنین؛ پیشگیری کند. چنانکه پزشکان برای مادرانی که در بارداری قبلی، کودکشان مبتلا به این اختلال گردیده است، دوز بالای اسیدفولیک یعنی روزانه ۴ میلی گرم را تجویز می کنند.

نیز محتمل است که این بیماری در اثر مجاورت مادر باردار با عوامل سمی و تشعشعی از جمله اورانیوم، جیوه و نیکل ایجاد شود. البته مجاورت با اورانیوم علاوه بر این اختلال؛ باعث ایجاد ناهنجاری های خطرناک دیگر نیز می گردد.

با اینکه لایه ازون در اتمسفر زمین؛ بسیاری تشعشعات کیهانی را ممانعت یا به طریق فیلتر کردن بیضرر میگرداند؛ باز اثر پذیری از این ناحیه نیز کاملاً منتفی نیست. سموم؛ امواج و اشعاعات مضر و مخرب که توسط تمدن صنعتی و ماشینی کنونی در طبیعت آبی و هوایی و خاکی جهان پراکنده میگردد؛ عامل دیگر بر همجواری ها و بد هنجاری هاست.

به هر صورت اختلال (آنانسفالی Anencephaly)؛ قبل از تولد از طریق سونوگرافی، تست خون، آمینو سنتز و تکنیک های دیگری قابل تشخیص است؛ ولی درمان استانداردی برای آن وجود ندارد.

بیشتر جنین های مبتلا به آنانسفالی (۵۵ درصد) سقط می گردند و رویهمرفته تا 75 درصد زنده متولد

نمیشوند و از متباقی که گفته آمدیم!

لطفاً به لینک زیر نیز سر زده و مستندی از یک کودک دیگر آنانسفالیک را مشاهده کنید!

<http://video.genfb.com/989246504479156>

البته با کمال تأسف بیماری ها و ناهنجاری های ژنتیکی و غیر ژنتیکی ی مادر زادی در عموم جانوران و منجمله بشر و به ویژه بشر؛ به مواردی مانند آنانسفالی محدود و منحصر نمانده پدیده های بسیار و در مواردی سخت عجیب و بی نهایت تأثر آور و درد انگیز را شامل میگردد. از جمله این ناهنجاری که در تصویر می نگرید:

کودک آمیزاد با یک سر و هشت دست و پای درهم و برهم و بد ریخت و بد هنجار:



با اینکه تمامی این موارد در گذشته؛ آبا و اجداد مان را هراسان کرده و رنج داده است تا جاییکه پاسخ در برابر این پرسش؛ که می‌خواهی پسر داشته باشی یا دختر؟ چنین ضرب‌المثل شده است که:

- فقط خداوند اولاد سالم و صالح بدهد!

معهدا این موارد پیوسته متفکران را ناآرام می‌کرده و به باز اندیشی در باور ها و تصورات رایج وا می‌داشته است؛ تا جاییکه شاعر بزرگ نازک اندیش فارسی حافظ شیرازی؛ فرموده:

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنّع؛ نرفت آفرین بر نظر پاکِ خطا پوشش باد!

ولی ما زیاد به آن بالا بالا ها کار نداریم و فرض می‌گیریم که طبیعت؛ در هر گستره و مرحله؛ شماری را قربانی مصیبت ها و ناهنجاری ها و بدبیاری ها میکند تا قدر و قیمت و ارج و منزلتِ نظم و تندرستی و عافیت و امنیت و خوش‌شانسی و کمال و زیبایی را بنمایاند.

بدینگونه بر همچو مایی آفریده و پرورده نیک‌شانس طبیعت؛ رسالت است و مسئولیت که در امر بروز کردن هرچه بیشتر و شاید بهتر حکمت و معنای این قربانی سازی های فطری و حتی «خلقتی» صرف مساعی و ادای دین بداریم؛ به ویژه که انسانیم و ذروه تکامل عالم جانوری یا به سخن دیگر: بخش آگاه و به خود اختیاری رسیده طبیعت تا ایندم!

البته اگر رسالت و مسئولیتی هست تنها بر اندیشنده و قلمزن و هنرمند و دانشمندی نیست؛ همه آنها که دست کم تا حال؛ قربانی نگشته و از نعمات تندرستی و عافیت و امنیت و خوش‌شانسی و کمال و زیبایی برخوردارند و بیش از پیش می‌خواهند برخوردار شوند؛ رسالت و مسئولیت دارند که بر وفق استعداد ها و

امکانات واقعی ی خویش در راستای بروز تر شدن و به فهم و شعور و ملکه... بدل گشتن معانی جلوه ها و پیام های هستی خاصناً زیستار و کمال و جمال فردی و اجتماعی، جسمانی و روانی و گذشته و حال انسانی؛ بکوشند و هنگام نیاز؛ برزمند!

با سخن و قلم و قدم و درهم و تمامی ابزار ها و امکانات در دست داشته.

بدینگونه ملاحظه میکنیم که طبیعت به طریق قربانی های اختلال و ناهنجاری ی (آنانسفالی) یا بی مغزی و بی سری؛ به ما از اعجاز و کمال مغز و دماغ سالم بشری پیام تند و رعد آسایی میدهد.

چنانکه می نگرید؛ کودکان آنانسفالییک نه فقط از مغز منحصرأ بشری بلکه از قسمت زیاد مغز جانوری ی عالیتر از خزنده؛ که طی میلیونها سال تکامل حیات به وجود آمده است؛ محروم می باشند و با اینهم در صورتیکه زنده متولد شوند و زنده بمانند؛ سیما و اندام و صورت نسبتأ کامل آدمی دارند؛ یعنی مهندسی ژنتیکی انسانی به گونه طبیعی در آنها عمدتأ محقق شده است و این بدانمعنی است که صورت و کالبد آدمی؛ مانند سایر جانوران به طریق ژنتیک و توسط اطلاعات کُد شده در DNA ها و کروموزوم ها واقعیت می یابد.

ولی متأسفانه در نبود مغز کامل؛ فرد (آنانسفالی Anencephaly) نه تنها بر عملکرد های منحصرأ انسانی قادر نیست بلکه عملکرد های زیادی را که برای حیوانات عالی بسیار ساده و پیش پا افتاده میباشد؛ نیز نمیتواند انجام دهد.

با اینکه به احتمال اغلب؛ اختلال (آنانسفالی Anencephaly) در گذشته های هزاران و حتی میلیونها ساله موجودیت نوع بشر در گونه های متعدد که علم انسان دیرینشناسی توضیح میدهد؛ کم یا زیاد بوده و به ملاحظه میرسیده است؛ ولی حتی پیشروان بشری تا 2400 سال آنسوتر؛ از آن؛ پیام تند و رعد آسای طبیعت را دریافت نمیکرده اند.

چنانکه شخصیتی پرنبوغ کبیری مانند ارسطو که پدر علوم تجربی و فلسفه علمی هم شناخته میشود؛ تا از دنیا رفتن بر این توهم باقی ماند که مغز؛ نه بلکه قلب است که فکر میکند؛ عواطف مثبت و منفی می سازد و وجدان و وجدانیات را تامین میدارد...

البته کتب مقدس به شمول قرآن مجید هم حتی هزار سال پس؛ همین تصور را منعکس میسازند ولی چنانکه بنده در کتاب «معنای قرآن» نشان داده ام اینها همه به علت «مخاطب محور بودن» متون مقدس میباشد و به اعتبار توان ذهنی و سماجت باور های مخاطبان است که از «زمین مسطح و آسمان گردان»، از «چشمه گل آلود غروبگاه خورشید» و از «اندیشه گری و ایمان ورزی دل و قلب» و.. و.. سخن میگویند.

بنابر نبود و کمبود مغز و دماغ در افراد (آنانسفالی Anencephaly)؛ مسلماً در صورت زنده ماندن طولانی مدت آنها هم؛ نمیتوان از ایشان انسان کامل شدن؛ شخصیت علمی و فرهنگی و سیاسی و رزمی شدن را توقع کرد و انتظار داشت؛ البته برخی خرافه زده های بدبخت عقلمان اینجا و آنجا یافت میشوند که همچو بیمار ها و یا گونه های دیگر معلول و معیوب و گرفتار ناقص الخلقه گی شده را؛ آیات خداوندی فرض کرده به جای دریافت پیام حقیقی از آنها؛ به زیارت ساختن و پرستیدن شان هم می پردازند که درین بحث؛ جای مکتب زیادی بر همچو موارد نیست.

حالا چنانکه پیام صریح طبیعت است؛ بی مغزی و بی سری یا (آنانسفالی Anencephaly) را اگر لمیط حد اکثری غیر مطلوب بگیریم؛ نمیتوانیم به محض مغز و دماغ داشتن فرد یا عنصر خورد یا بزرگ به لمیط حد اکثری مطلوب و آرمانی برسیم.

از آن لمیط تا این لمیط؛ حالات نسبی متعدد و متکثر وجود دارد.

لهذا در افراد گوناگون به ظاهر سالم بشری؛

نخست؛ سوال است که مغز هایشان بالذات تا کدامین حدود سلامت و کارایی و توانایی دارد؟

دوم؛ پرسش از اینجا بر میخیزد که دماغ از همان عنفوان جنینی تا 18 - 22 ساله گی که رشد سلولی دارد؛ این رشد را قدم به قدم در پیوند و در تأثیر پذیری از محیط پیرامونی رحمی و خانوادگی و اجتماعی طی میکند و طی این تأثیر پذیری ها نیز آسیب ها می بیند که میتواند تا مرز بدترین جنون ها کشیده شود. سوم: متفکرانی به این نتیجه رسیده اند که آدمی به مدد توانایی های دماغی خویش در بازتاب و بازشناسی جهان؛ بالاخره خود به عالم صغیر مبدل میگردد که عالم کبیر را احتوا نموده است. مسلم است؛ که چنین خوش بینی و نیک بینی به آدمیزادی هم نمیتواند راجع گردد که مانند غوکی در یک مرداب محقر زاده میشود و در همان حدود عمر میگذراند و میمیرد.

این سلسله سر دراز دارد.

مزید بر این؛ آدمی که در مسیر تکامل ده ها هزار سال پیش بر دوپا راه رفتن اختیار نموده است یکی از عواقب این تحول؛ تنگ شدن کانال ولادی آن است و از اینکه در عین حال با افزایش حجم مغز؛ جمجمه

و گرده سر نسلش نیز بسیار بزرگ شده؛ به ناگزیر اوضاع بارداری و زایمانش دیگرگونی پذیرفته که نتیجه آن بسیار خورد و کم جثه به دنیا آمدن نوزادان میباشد.

اینچنین نوزاد بشری؛ برضد نوزاد نزدیکترین پستانداران به انسان؛ که در ساعاتی به پا میشوند و آزادانه به خورد و نوش در طبیعت آغاز می نمایند؛ شش هفت سال نیازمند آغوش و مراقبت و رسیدگی خلل ناپذیر مادر و دایه و اولیاست.

حتی در ساده ترین جوامع؛ بازهم برضد نوزادان سایر پستانداران که بدون آموزش و تعلیم و تربیت توسط اتوماتیسم غریزی همسان پدران و مادران و همانند بزرگسال گونه خود می شوند؛ کودکان انسانی با آموزش و تعلیم و تربیت دارای کمیت و کیفیت بزرگ؛ به افراد کامل و لایق اجتماع خویش میتوانند بدل شوند و در محرومیت از آموزش و تعلیم و تربیت کافی؛ اغلب بیمار و بیکار و بیکاره و بدکاره... به بار می آیند.

اینکه نظامات و مافیا های مذهبی و سیاسی و استبدادی و ارتجاعی و استعماری و اخصاً جاسوسخانه ها و سازمانهای تبهکار و تروریستی با آدمیان و آدمیزادگان چه میکنند و از آنها چه ها درست مینمایند؛ اینجا حتی مجال طرح کردن ندارد.

و جز اینها مسایل و دغدغه های روحی - روانی بیشماری در مورد هر فرد و هر کتله ای از افراد؛ در مورد هر گروه و عشیره و قبیله و قوم و مذهب و جغرافیا و نژاد و غیره مطرح و موجود است که همه و همه در جایشان نیازمند بحث و بررسی و حل و فصل و محاسبه می باشد.

(تا دیدار دیگر؛ شاد زی و خردمند!)